

من به این اصلاحات کا فرم!

به گزارش خبرنگار سیاسی خبرگزاری تسنیم، داریوش سجادی اصلاح طلب مقیم آمریکا چندی پیش در گفتوگوی تفصیلی با تسنیم، در انتقاد به عملکرد موسوی و کروبی و اصلاح طلبان در جریان فتنه 88، تأکید کرد که هزینه‌ای که جنبش سبز به مملکت وارد کرد از جنگ بیشتر بود و من معتقدم اگر اغتشاشگران در سال 88 پیروز می‌شدند داعش الآن در تهران بود.

در پی مصاحبه مذکور، سجادی از سوی برخی اصلاح طلبان خارج از دایره اصلاح طلبی تعریف و غیراصلاح طلب خواند شد! برای برخیها نیز مواضع تند فردی که خود را اصلاح طلب می‌داند، به جریانی که عنوان اصلاحات را یدک می‌کشد، جای تعجب داشت و شاید قابل باور نبود. در همین راستا داریوش سجادی در گفتوگویی تفصیلی با خبرنگار سیاسی خبرگزاری تسنیم، به توصیفی مشروح از اعتقادات و اندیشه‌های سیاسی خود، اصلاحات واقعی و اصلاحات موجود پرداخت.

متن کامل این مصاحبه به شرح ذیل است:

*** به چنین اصلاحاتی کا فرم

* تسنیم: در خلاصه‌ترین شکل ممکن داریوش سجادی کیست؟ یعنی از حیث سیاسی کجای جدول مختصات جناح‌بندی‌های سیاسی ایران قرار دارد؟ این را از آن جهت می‌پرسم که شما خود را اصلاح طلب اطلاق می‌کنید اما در عموم اظهارات یا مقالات خود با اصلاح طلبان مرزبندی و مواضع تند و منتقدانه‌ای دارید.

- سجادی: بله؛ کاملاً با شما موافقم و بنده در عموم اظهارات و مقالاتم، بعضاً انتقادات تندی به اصلاح طلبان و اصلاحات موجود داشته و دارم و اصلاً بگذارید خیالتان را در همین ابتدا راحت کنم که داریوش سجادی در عین اعترافش به بی‌وزنی یا کم‌وزنی در قافله سرآمدان جنبش موجود و موسوم به اصلاح طلبی و در عین حالی که خود را اصلاح طلب می‌داند اما و هم زمان به چنین اصلاحات و اصلاح طلبان موجود در صحنه‌ای تا بُن دندان کافر است!

اما همان‌طور که بارها هم گفته‌ام، کماکان خود را ذیل جنبش اصلاح طلبی معنا می‌کنم که از خرداد 76 و از منتهی الیه «چپ خط امامی» و با دغدغه اصلاح کژی‌ها و کژتابی‌ها و کژفهمی‌ها و کژروی‌های

مبتلا شده به نظام و انقلاب، به جنبش موسوم به اصلاحات پیوست اما اجازه بدهید همین جا نیز این توضیح را بدهم که پیوستن چپ خط امامی به خمینی و انقلاب خمینی نه به اعتبار قد رعنای ایشان بود و نه محصول صفوت و صلابت و مدهوشی در کاریزمای معظم‌له بود.

ولایت فقیه و تقید به ولایت فقیه در فهم «چپ خط امامی» قبل از اصل 110 قانون اساسی و قبل از تفتن به رشحات قلمی امام در تحریرالوسیله، ناشی از درک و تقید ایشان به «غدير خُم» و شأنیت اصل امامت و ولایت در میانه خمسه اعتقادی شیعیان بوده و هست.

تقید به «امامت» نزد شیعه که لقلقه زبانی نیست. ضمانت اجرا دارد. «من كنت مولا فهذا علي مولا» در غدير خم اتمام حجت رسول الله و تصریح مٌصرح ایشان به 3 اصل بدیهی و طبیعی در ساحت دین بود دائر بر آنکه اولاً جامعه اسلامی حکومت لازم دارد. ثانیاً حکومت اسلامی محتاج حاکم است. ثالثاً «علی» (ع) شاخص شرایط حاکم اسلامی است.

بر این منوال خمینی و متابعت از خمینی و ایضاً خامنه‌ای و متابعت از خامنه‌ای همان قدر تابع اصل امامت شیعیان است که اعتقاد و التزام به شأنیت و اصلحیت حاکمی و حاکمیت علی ابن ابیطالب در فردای رحلت رسول الله.

ولایت فقیه مبنای اعتقادی شیعه است که در انقلاب اسلامی از قوه به فعل رسید و ذیل چنین خوانشی از حاکم اسلامی جمیع پایوران اعم از رئیس‌جمهور تا رئیس قوه قضائیه و ریاست پارلمان و امرا و وزرا و سفرا اجماعاً «کارگزاران» حاکم اسلامی محسوب و قلمداد می‌شوند.

همین جا نیز اجازه دهید برای آنها که سفته در دست گرفته و عوام‌فریبانه با ادعای نقش داشتن در انقلاب اسلامی سهم و حق خود را از انقلاب مطالبه می‌کنند، یک پرانتز باز کنم و به صراحت خدمت ایشان معروض دارم که خیر! دیر رسیدید؛ تمام شد! ترش یا شیرین در مضیق‌ترین تعریف ممکن انقلاب اسلامی 57 یعنی خمینی و خمینی یعنی انقلاب اسلامی 57!

صدر تا ذیل انقلاب اسلامی ایران خمینی بود و بس. یک خمینی بود و بقیه به‌مثابه براده‌هائی در شعاع مغناطیس ایشان صحنه‌آرایی می‌کردند.

آقایان طوری حرف می‌زنند گوئی ما در انقلاب نبودیم یا مبتلا به آلزایمر شده‌ایم. جمیع گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی تا قبل از نماز عید

فطر قیطره شهرپور 57 اساساً باوری به اصالت انقلاب خمینی و مذهبپون نداشتند و بعد از رؤیت آن حضور گسترده و میلیونی نمازگزاران بود که به صرافت جدی بودن انقلاب خمینی افتادند و از آن تاریخ به بعد بود که با بلند کردن شمایل و علم و کتل خود در میانه «تظاهرات مردم تحت امر خمینی» رندانه دست به مصادره تظاهرات به نفع خود زدند تا در فردای پیروزی از مستمسک لازم به منظور سهم‌طلبی از انقلاب برخوردار باشند.

اساساً از فردای سرکوب ماجراجویی «سیاه کل» در بهمن 49 دیگر هیچ حرکت قابل وثوقی در عرصه مبارزه سیاسی ایران چه در سطح شخصیت‌های ملی و ملی - مذهبی و مارکسیستی و مجاهد خلقی چه در سطح سازمان‌های سیاسی اپوزیسیونی، وجود خارجی نداشت و جملگی یا در خلوت زندان چرت سیاسی می‌زدند و سرگرم بحث‌های ایدئولوژیک خود بودند یا در بیرون دیپولتیزه شده و حداکثر شب‌های شعر گوته را با «توهم مبارزه» راه‌اندازی می‌کردند و «سیاه کل» را باید پایان تمام ژانرهای سیاسی ضد رژیم از منتهی الیه چپ مارکسیستی تا ملیون و ملی - مذهبپون داعیه‌دار مبارزه با رژیم پهلوی محسوب کرد که در فردای سرکوبش جملگی دچار فترت شدند تا آنکه خمینی و خروش خمینی در 56 سنگر و جبهه مذهب علیه استحقاقات پهلوی را با قوت و قدرت و ظفرمندی در پهنه سیاسی ایران فعال کرد.

*** بار اصلی جنگ به دوش سربازان دین‌محور خمینی بود

بعد از انقلاب هم در تمام طول جنگ بار اصلی جنگ و دفاع از انقلاب و ایران و تمامیت ارضی کشور باز هم بر دوش سربازان دین‌محور خمینی بود و در طول تمام آن 8 سال آقایان با همه دواعی وطن‌دوستانه و ایران‌پرستانه‌شان رفته بودند گل بچینند! بدین منوال این کمال پروئی است که آقایان امروز سفته در دست، سهم‌خواهی و ریزه‌خواری خود از سفره انقلاب را کاوشگری می‌کنند!

به قول میشل فوکو حضور توده‌های شرکت‌کننده در تظاهرات یک حضور دو ساحتی بود که در یک ساحت برخوردار از محاسبات سیاسی شخصی بود و هم زمان و در ساحتی دیگر ایشان را مستحیل در جنبش انقلابی خمینی در مقابل شاه کرده بود اما مقابله ایشان با نظام شاه به واسطه حزب سیاسی و محاسبات سیاسی حزب متبوعه‌شان نبود. ایشان سلول‌های واحدی بودند که جملگی در شعاع کاریزمای خمینی مبدل به متابعان بدون قید و شرط امام‌شان شده بودند. مردم در انقلاب اسلامی به مثابه توده‌های بی‌شکل و معترضی بودند که امام به کفایت ایشان را مدیریت

و راه‌بلدی کرد.

*** تفاوت قرائت چپ خط امامی از انقلاب با قرائت امثال حجاریان

جاذبه خمینی و انقلاب خمینی برای چپ خط امامی محصول پکیج اعتقادی منسجم ایشان با محوریت عدالت بود که با برند اسلام ناب مهور شد. حالا این را مقایسه کنید با قرائت امثال آقای حجاریان از انقلاب اسلامی که آمده در مقاله «کامیابان خلاف آمد عادت» با تکلف و لفافه‌گوئی، انقلاب را وضعیتی «آنتروپی» فهم و معرفی کرده که باید به ید پر قدرت ایشان و امثال ایشان به فاز نورمالیزاسیون منتقل شود! اما مشارالیه از آنجا که برای زیر رادیکال بُردن و مجذور کردن انقلاب خمینی در مقام یک «وضعیت آنتروپی» مأخوذ به حیا هستند، آبرومندانه (!) کوشیده با توسل به مینیاتوریزه و بلکه کاریکاتوریزه کردن انقلاب اسلامی در بازه مسمی به «دوران احمدی‌نژاد» و با جعل اصطلاح دوران «استثنائی» به فراست و غیرمستقیم قرینه‌ای از انقلاب اسلامی را با اسم مستعار «دوران احمدی‌نژاد» جعل کند و با خوانش این قرینه تحت عنوان «وضعیت استثنائی» چنین القا کند که به‌منظور گذشتن از وضعیت آنتروپی باید بکوشیم به‌صورت بهداشتی «فاز نورمالیزیشن» را طی کنیم.

*** حجاریان و متحدانش نارفیکانه جنبش اصلاحات را مصادره کردند

چنین قرائتی از انقلاب محصول فقد اندیشگی و ضعف مبانی اپیستمولوژیک امثال حجاریان از خمینی و انقلاب خمینی و یک شیدائی و تب زدگی بدون بصیرت و کور امثال ایشان به خمینی و انقلاب خمینی در بهمن 57 بود. چیزی شبیه نسبت بی‌اصالت «کَه و کَهَرُبا» که به‌مثابه تب و التهابی زودگذر به عرق می‌نشیند که در فردای دوم خرداد 76 این به عرق نشستن را با مصادره نارفیکانه جنبش اصلاحات توسط ایشان و متحدین ایشان مشاهده کردیم.

شاید این سؤال پیش بیاید که «با این قرائت از انقلاب اسلامی دائر بر آنکه انقلاب اسلامی 57 یعنی خمینی و خمینی یعنی انقلاب اسلامی نقش و جایگاه و خواست‌های مردم در این انقلاب چه می‌شود؟ نمی‌شود که منکر پایمردی‌های مردم در انقلاب اسلامی شد. قطعاً با پذیرش تمام وجوه غیرقابل کتمان از درایت و هوشمندی امام در مدیریت انقلاب اسلامی نمی‌توان منکر نقش مردم و بالتبع منکر خواست و خواست‌های مردم از انقلاب اسلامی بود. امام هر چقدر هم که امام بود، در خلاء که نمی‌توانست اعمال مدیریت کند و مردمی بودند که امام را در به

فعلیت رساندن امامتش یاری دادند تا اکنون بتوانند خواستهای خود را از انقلابشان و مسئولین انقلابشان، مطالبه کنند؟" پاسخ این است که بله؛ اما این واقعیت غیرقابل کتمان را نیز نباید از نظر دور داشت که تاریخ را ستارگان ساخته‌اند و توده‌ها ذیل مدیریت ستارگان بوده که توانسته‌اند قابلیت‌های خود را به فعلیت برسانند.

اساساً و بدون عوام‌فریبی و با صراحت باور دارم «توده‌ها صغیرند» و برخلاف شعارهای عوام‌فریبانه و مردم‌گولزنِ «روشنفکران» اعم از روشنفکران سکولار تا روشنفکران دینی که به دروغ شعار بالغ بودن و رشید بودن مردم را سر می‌دهند، معتقدم فلسفه بعثت انبیا نیز تالی همین صغیر بودن مردم است که ظهور اولیاءالله را به‌منظور تنویر و هدایت و راهنمایی توده‌ها قابل فهم و توجیه می‌کند.

آقایان (روشنفکران) از سوئی مزورانه و با گرفتن فیگورهای اولتراروشنفکری شعار بالغ و عاقل و رشید بودن مردم را سر می‌دهند و هم‌زمان و در کمال پروئی نام خود را روشنفکر می‌گذارند!

مگر غیر از این است در قفای این عنوان (روشنفکر) قائل به نظرکردگی و دُرْدانگی و همه‌چیزدانی و فضیلت و دانش و سخنوری و فهم و عقل و درایت و دانائی خود در مقابل توده‌های هستید که در نقطه مقابل‌تان متصف به تاریک فکری و جهل و خرافه و بی‌سوادی و لاشعوری‌اند که در کف با کفایت شما «از ما بهتران» قرار است اوسارزده شده و به جنت مکانی و خُلد آشیانی برسند؟!

مگر «خودروشنفکردانی» و «خودروشنفکرخوانی» چیزی جز تقید به خودخاص‌بینی و خودعاقل‌دانی و خودفاضل‌دانی با دامن زدن به دو قطبی «روشنفکر – تاریک‌فکر» است که در این دوگانه یک طرف متهم به عوامی و نادانی و بی‌سوادی و صغارت‌اند و قهراً ملزم به تبعیت و انقیاد از آن طرف‌ها به اعتبار همه‌چیزدانی و دانائی و فضیلت و سخندانی!

چطور است که نوبت انبیا که می‌رسد، مردم را رشید فرض کرده که نیازی به متولی ندارند اما خودتان تافته‌های جدا بافته به‌منظور چوپانی عوام مفروض‌الرمه‌اید؟!

آقایان با چنین خوانش‌های معوجی از خود و مردم و امام و انقلاب امام بود که در فهم اصلاحات دچار کژفهمی شدند.

البته که ماهیت دمکراسی عرفی ناظر مشارکت قاطبه شهروندان در انتخابات است و البته که در دمکراسی‌های عرفی اصل بر مدیون کردن

حکومت به شهروند و طبعاً پیروی حکومت از مطالبات شهروند از طریق آرای ایشان است. اساساً در دموکراسی عرفی مردم با رای خود حکومت و جناح حاکم را از طریق نشان دادن بر کرسی قدرت مدیون به رای خود می‌کنند تا از آن طریق حکومت را ملزم به تأمین «خواست» خود کنند اما این در نقطه مقابل دموکراسی دینی است که طی آن مردم از طریق رای، حکام خود را برمی‌گزینند تا «مصلح» ایشان را احصا و تحصیل و تأمین کنند!

بی‌التفاتى به چنین بداهتی بود که جنبش اصلاح‌طلبی و سرآمدان آن را در تله دموکراسی انداخت و آقایان را دچار بدآموزی کرد تا با نشستن بر مواضع کشدار خود را محبوب‌القلوب همه اقشار و طبقات و نحله‌های و مشرب‌های فکری و اجتماعی و اقتصادی موجود در بدنه شهروندی ایران کنند تا با دلربائی از ایشان صندوق آراء را بنفع خود آکنده از آرای نامتجانسی کنند که در فردای نشستن بر کرسی قدرت زیر فشلی محتوم ناشی از عدم تجانس ساختاری آرای مکتسبه دچار شرم حضور و بی‌عملی شوند.

*** اصلاحات مد نظر ما چیزی نبود جز اصلاحات در چارچوب انقلاب اسلامی

*** اصلاحات مد نظر ما با سیاست‌های ناصواب هاشمی رفسنجانی ضدیت داشت

*** گنجی و امثال گنجی اصلاحات را به انحراف، انحطاط و ابتذال کشیدند

* تسنیم: تعریف شما از اصلاحات و اصلاح‌طلبی چه بود؟! اصلاحاتی که شما به آن پیوستید، چه اعتقادات و اندیشه‌ها و آرمان‌هایی داشت؟!

سجادی: اصلاحاتی که ما از منتهی الیه چپ خط امامی می‌فهمیدیم و به اعتبار چنان فهمی از خرداد 76 به چنان اصلاحاتی پیوستیم، چیزی نبود جز اصلاحات در چارچوب انقلاب اسلامی؛ اصلاحاتی که بزرگترین قوه محرکه‌اش ضدیت با سیاست‌های ناصواب دوران هاشمی رفسنجانی بود. اصلاحاتی که دغدغه‌اش عقب راندن هاشمی و عملکرد ناصواب هاشمی از سرحدات انقلاب اسلامی بود. اصلاحاتی که شرفش اصالت انقلاب خمینی و مبارزه علیه سیاست‌های آمرانه و ظالمانه و عدالت‌ستیزانه با رویکردهای بت‌محورانه و تبارسالارانه دوران سازندگی بود که متأسفانه توسط گنجی و شامورتنی‌بازی‌های امثال گنجی اعم از تزریق ادبیات جنائی - پلیسی آگاتا کریستی به فضای سیاسی کشور تا وارسته اعتصاب غذا آن اصلاحات به انحراف و انحطاط و ابتذال کشیده شد.

اصلاحاتی که ما می‌فهمیدیم نفی توسعه اقتصادی آمرانه با رویکرد بی‌وقعی به عدالت اجتماعی و بی‌اعتنائی به طبقه محروم در دولت سازندگی بود. اصلاحاتی که ما می‌شناختیم فریاد اعتراضی بود علیه بازتولید مناسبات سلطنت و گرده‌برداری ناشیانه از سیاست‌های شکست خورده پهلوی در بسط و تعمیق توسعه اقتصادی آمرانه با فرمت غربی و بی‌وقعی به توده‌های محروم و بی‌توجهی به توسعه سیاسی و اجتماعی و خرد کردن استخوان‌های عدالت زیر چرخ‌های مهیب آریستوکراسی معوج سردار سازندگی.

اصلاحاتی که ما می‌شناختیم نفی بازتولید مناسبات شاهنشاهی و تخریب بافت اجتماعی ایران از طریق تاسیس طبقه‌ای جدید با نام دروغین «طبقه متوسط» اما با مختصات نامولدی و بلعندگی و بی‌خاصیتی که تنها مطالبه‌گر و هرهری مسلک است و در عین حال پر مدعا و تفاخرطلب و از خود متشکر بود. طبقه‌ای که در کنار هاشمی و مانند هاشمی آلوده به انانیت و «خویش‌بینی» و «خویش‌بیش‌بینی» اند.

اصلاحاتی که ما می‌فهمیدیم، خیزشی علیه تبارسالاری و قبیله‌گرایی‌ها و خاصه خرجی‌های منحنی رائج دوران سازندگی بود. اصلاحات در فهم ما آفت‌شناسی و آفت‌زدائی از بدنه انقلاب و نظام بود. اصلاحات برای ما نه آرایش نظام بود و نه پیرایش نظام و فهم‌مان از اصلاحات پالایش نظام از پلشتی‌های مبتلا به طی دوران ترمیدور انقلاب بود.

نظام برای ما به مثابه درختی مفروض بود که اگر مبتلا به میوه‌ای فاسد شده، موظفیم قبل از غرس و هرس یا بزک آن دست به الک خاک نامناسب و آلوده ریخته شده در پای آن درخت بزنیم. خاکی که آغشته به خودمحوری‌ها و شیطان‌مفتی‌ها و فخرفروشی‌ها و حق‌ویژه‌طلبی‌ها بود.

بدین لحاظ «احمدی‌نژاد» از یک جهت برای من و امثال من حائز ستایش بود که ناخواسته مانند «زونا» اسباب کهیرزدن و برون‌ریختن ابتلای عمیق بخش معناداری از ایرانیان به سندروم شیطان‌زدگی شد. قشری با افاده و دماغ‌های سربالا با نگاهی متفرع‌نانه و از سر غیظ و تحقیر به قشری که به زعم ایشان متهم به بی‌همه‌چیزی و مبتلا به بی‌همه‌چیزی‌اند! یک بدآیند تاریخی ناشی از استنتاجات ناصواب ارزش داورانه از مفاهیم هستی‌شناسانه! که اوج آن را در جنبش سبز و اغتشاشات سال 88 ملاحظه کردیم.

وضعیت در ایران درگیر تعارف و رودربایستی و بی‌توجهی به یک بحران بزرگ و تاریخی است. آفت‌شناسی مطمح نظر در جنبش اصلاحاتی که امثال

بنده آن را مراد می‌کردیم، ناظر بر همین بی‌اخلاقی‌ها بود و هست. مگر جنبش سبز یا بخش بزرگی از جنبش سبز چیزی جز برون ریخت همین آفات و سیئات بود؟

جنبش سبز اعتراض مدنی به تقلب نبود. فعال شدن گسل تاریخی نفرت هیستریک یک قشر از قشری دیگر بود که سال‌هاست زیر پوست شهر خوابیده و تخریب کرده و می‌کند. به همین اعتبار است که شخصاً معتقدم دشمن ایران قبل از آمریکا یا اسرائیل یا ریاض در عمق شهر خوابیده و دشمنان خارجی از میانه چنین عمقی در داخل ایران یارگیری می‌کند.

دشمن واقعی و اصلی ایران درون لایه‌های متفرعن و شیطان‌زده مغزهای است که برخوردار از نگاه شیطانی و روحیات شیطانی‌اند. بدآیندی که طی دوران سردار سازندگی برخوردار از عمق و عقبه و طبقه اجتماعی شد و اصلاحات برای من و امثال من مبارزه با چنین آفت و مصیبتی معنا می‌شد و می‌شود.

ناگفته نماند همین محمود احمدی‌نژاد قابل ستایش بابت برون‌ریخت چنین آفتی هم زمان برای من و امثال من به‌شدت لایق نکوهش است که از ناحیه نابلدی و بی‌مبالاتی و بی‌تدبیری‌هایش عملاً مسبب زنده شدن کیش هاشمی و مناسبات سلطنتی و نارسیستی ایشان و طبقه محمول ایشان شد که قبلاً و با چه مصیبتی به عقب رانده شده بود.

طنز تلخ ماجرا آنجاست که جنبش اصلاحاتی که با رویکرد نفی مناسبات متفرعانه دولت سازندگی در دوم خرداد 76 در گستره سیاسی ایران به منصفه ظهور رسید، اکنون کارش به جایی رسیده که نماینده خودخوانده‌اش کسی شده که به شهادت خودش چهار تا کلاس مستمر دانشگاهی را به درستی نگذرانده و حالا خودش و حزبش را اصلاح‌طلب معرفی می‌کند! آن هم لیدر و پدرخوانده اصلاحات! و بدون آنکه کمترین شناختی از لیبرالیسم فلسفی و مبانی فلسفی لیبرالیسم داشته باشد، از منتهی الیه پا به رکابی سردار سازندگی خود را و حزبش متبوعه‌اش را اصلاح‌طلب و و پدرخوانده اصلاحات و لیبرال دمکرات معرفی می‌کنند!

این توهین به شعور مخاطب است. این خواندن فاتحه بر کالبد اصلاحاتی است که قرار بود آفت شناسانه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی منتج از آن را از طریق اصلاحات، بهینه سازی کند!

*** طفل اصلاحات از فردای دوم خرداد ناقص به دنیا آمد یا مبتلا به بدفهمی شد

* تسنیم: بر این اساس مراد شما از اصلاحات را می‌توان تجدید نظرطلبی در راه طی شده یا منحرف شده انقلاب معنا کرد؟

- سجادی: ببینید اصلاح‌گری به باور من ملتزم به لوازمی است. لوازم اصلاح مبتنی بر آن است که نخست از غایت قصوی و کمال مطلوب خود معنا و تعریفی مدلل و بسامان در ذهن بسازید یا داشته باشید تا در مصداق بتوانید آن را اصلاح کنید. بدین معنا اصلاحات یعنی رویکرد هرمنوئیک به کانتکتست. یعنی کشف مصداق از مبنا. یعنی باور عقلی و التزام ذهنی به کانتکتست و پالایش عینی و بیرونی در تکست. یعنی مصداق سازی برای محتوای ذهنی. اما متأسفانه طفل اصلاحات از فردای دوم خرداد ناقص به دنیا آمد یا مبتلا به بدفهمی شد.

اصلاحات دوم خردادی و دولت مولود اصلاحات دوم خردادی متأثر از رای 20 میلیونی مدیون عوامیت مردمی شد که در سطحی گسترده آغشته به آفت شیطان‌زدگی بودند و و سرداران اصلاحات به‌جای آنکه اهتمام خود را مصروف اصلاح جامعه و آفت‌زدائی از جامعه و نظام و انقلاب کنند؛ بی جهت خود را هزینه تامین و تحقق مطالبات نامتعارف این جامعه بیمار کرد. در واقع جنبش اصلاحات در فرآیند گذار از نوباوگی به بلوغ با قربانی کردن محتوا، اسیر فرم شد.

این بدان می‌ماند که شما آب گل آلود را به‌جای تصفیه و بهداشتی کردن در ناب‌ترین جام کریستال «سوآروسکی چکسلواکی» بریزید و بدینوسیله مراد را حاصل فرض کرده و خود را در خلسه «موفقیت در ماموریت» رفع مسئولیت کنید! بدون تردید ناب‌ترین جام‌های کریستال در مشهورترین برندهای فرانسه یا چکسلواکی نیز ناتوان از پالایش محتوای

خوداند و جنسیت جام اعم از سُفال یا چُدن یا چینی یا بلور یا کریستال نقشی یا سهمی در پالایش ماهیت مایع آلوده خود را ندارد.

اشتباه اصلاحات بی‌وقعی به ترابط «ظرف و مظروف» و اولویت ناموجه ایشان به فرم و شکل و ظرف اصلاحات بود که در نهایت منجر به موتاسیون قابل فهم اما غیرقابل دفاع اصلاحات و اصلاح‌طلبان و استحاله هویتی این دو شد.

این استحاله از آنجائی جوانه زد که جنبش اصلاحات به‌جای مبارزه با دلیل‌گریبانگیر علت شد. به‌جای مبارزه با بیمار و بیماری به همدلی و همراهی با بیمار رسیدند.

*** اصلاحات از عدالت‌خواهی و استقلال‌طلبی و استکبارستیزی به سادگی منتی‌مانتالیسم شکل‌گرایانه با لعاب «دمکراسی‌خواهی» گذار کرد

به باور من خطای اصلی جنبش اصلاحات گذارش از عدالت‌خواهی و استقلال‌طلبی و استکبارستیزی به یک سادگی‌مانتالیسم شکل‌گرایانه با لعاب «دمکراسی‌خواهی» بود.

اینکه «دمکراسی‌خواهی» بیت‌الغزل امروز آقایان سنگ‌گرفته در اردوی مسمی به اصلاحات شده را باید در چارچوب همین سادگی‌مانتالیسم شکل‌گرایانه محسوب کرد که موید بی‌التفات‌ی یا بی‌استعدادی یا ناتوانی ایشان در وجدان کردن گوهر انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی و مردم‌سالاری دینی استوار بر مبانی اندیشه شیعه است.

در مقام تشبیه اگر بتوان نظام‌های حکومتی را قرینه اتومبیل فرض کرد، بر این مبنا طبیعی خواهد بود «مرسدس بنز آلمان» از حیث سرعت و امنیت و آسایش به مراتب شایسته‌تر از یک «مسکویچ روسی» یقیناً و بد قلق دهه 50 اتحاد جماهیر شوروی خواهد بود. حال شما این مرسدس بنز را بخوانید دمکراسی و آن مسکویچ را هم نظام استبدادی فرض کنید. بر این اساس طبیعی خواهد بود که دمکراسی (مرسدس بنز) از حیث ماهیت و کیفیت مرجح بر استبداد (مسکویچ) است اما محل مناقشه آنجاست که برخلاف دواعی شکل‌گرایانه غربی‌ها بر سر شکل حکومت دغدغه اسلام و مردم‌سالاری منتسب به اسلام قبل از شکل حکومت، شاکله حاکم است. بدین معنا که در مردم‌سالاری دینی قبل از آنکه دغدغه مرسدس بنز یا مسکویچ مطرح باشد، قبل از دغدغه یا بش و گزینش خودروی بهتر، دغدغه اصلی دغدغه «راننده بهتر» است تا بدین اعتبار چنان «شوفری» پشت فرمان هر خودروئی که بنشینند از آن درجه توان و استعداد و تبحر برخوردار باشد تا مسافران را به سلامت به مقصد برساند.

*** اصلاح‌طلبان محتاج بازتعریف خود و اصلاح‌طلبی هستند

* تسنیم: و نهایتاً اگر بخواهید در یک کلام اصلاحات و اصلاح‌طلبان موجود را جمع‌بندی کنید، پاسخ‌تان چیست؟

- سجادی: بالغ بر 25 سال پیش و پیرو مجادله‌ای که با وزیر خارجه وقت داشتم، خطاب به ایشان نوشتم «اگر نمی‌توانید آنی باشید که دوست دارید باشید؛ لااقل بکوشید آنی باشید که می‌توانید باشید» بر همین منوال مایلم این قشر از مدعیان یا منسوبان به اصلاح‌طلبی را گوشزدی خیرخواهانه کنم که ایشان نیز قبل از هر چیز محتاج تعریف یا بازتعریف خود و اصلاح‌طلبی خود هستند.

قدر مسلم آن است اصلاح‌طلبی موجود در صحنه آنی نیست که زمانی با مختصات انقلاب اسلامی و امام و نظام هم‌پوشانی داشت. اینکه چی هستند؟ من نمی‌دانم اما می‌دانم چی نیستند! لذا بر ایشان فرض است تا قبل از آنکه دیگران تعریفشان کنند، خودشان و از منظری واقع‌بینانه خود را و نسبت‌شان یا عدم نسبت‌شان با انقلاب اسلامی و مولود انقلاب اسلامی و مختصات و متعلقات و ملحقات انقلاب اسلامی و نظام برآمده از انقلاب اسلامی را تعریف کنند و از این دوگانه سوزی و زیست توامان آبرزیانه و خاک‌ریزانه خود را منزه و رها کنند. عرضم تمام!

لینک مصاحبه:

<https://bit.ly/2gSAl91>

تحلیلی بر جنگ ایران و آمریکا

http://yasinasr.ir/wp-content/uploads/2019/07/video_2019_7_1-21_3_28_870_o74.mp4

مک‌کار تیسم اسلامی

ماجرای اقتدارشکنی پلیس در برخورد گستاخانه دخترکانی بدحجاب با نظمیه کشور در حال بدخیم شدنی نگران کننده است که بالضروره توسل به یک جراحی ملی را اجتناب ناپذیر می‌کند.

ضرورتی که محصول مماشات مسئولین با پرده دری و عقده گشائی دخترکی سرخورده از مناسبات شخصی و خانوادگی و اجتماعی است که اینک در توهم «ژاندارک بودگی» عرصه منافع ملی کشور را به مُبدل به کانونی

جهت تخلیه کمپلکس‌های روان نژدانه خود کرده است. دریدگی و سلیطگی معصومه علینژاد مرزهای تجری و وقاحت را درنوردیده و در حالی که رسماً و علناً و بدون ارزشی خجالت در کنف حمایت دولتی اجنبی نشسته به مدد خدمات رسانه‌ای خاصه خرچانه واشنگتن بی‌شرمانه در حال ترویج و اشاعه خشونت و اخلاق در نظم کشور از طریق سازماندهی قانون‌شکنی با توسل به فریفتن مشت‌دخترکان بازی خورده است.

مناقشه بر سر روایی یا ناروایی حجاب اجباری بیرون از این مجادله است محل بحث اشاعه خشونت از طریق ترویج قانون‌شکنی و ترغیب شهروندان به شکستن اقتدار حافظان قانون و نظم در جامعه است. بدون تکلف معصومه علینژاد را باید محاربی محسوب کرد که از طریق فریفتن و بازی دادن دخترکانی مبتهج و با توسل به شعار «دوربین ما - اسلحه ما» صراحتاً وارد جنگ مسلحانه و خشونت‌آمیز با نظام شده. محاربه‌ای که به بهانه و حربه حجاب ستیزی در خشن‌ترین شکل ممکن به مصاف امنیت روانی و اقتدار حافظان امنیت کشور آمده.

دوربین ما اسلحه ما موید بی‌پروایی ایشان در این‌همانی کاربرد «تفنگ و گوشی» نزد ایشان جهت جنگی کردن فضای کشور و اشاعه خشونت در سطح جامعه است.

جنبش مسلحانه علینژاد در ایران تا آن اندازه استعداد دارد تا بتوان نامبرده را قانوناً و به اتهام محارب تحت پیگرد قانونی اینترپول قرار داد.

معصومه علینژاد و محمودرضا خاوری از حیث مجرمیت تفاوتی با یکدیگر ندارند و اگر دولت توانسته خاوری را به اتهام اختلاس تحت پیگرد اینترپول قرار دهد بر همان روال می‌بایست علینژاد را به اتهام محاربه تحت تعقیب قضائی قرار دهد.

علینژاد در موقعیتی از خارج از کشور به جنگ مسلحانه با ماهیت مذهبی نظام برآمده که تصادفاً در کنف حمایت حکومتی است که پیشتر و در اقدامی مشابه در جنبش «مک کارتیسم» با قاطعیت با امثال علینژادهای داخلی‌شان برخوردی مقتدرانه و بی‌رحمانه کرد.

اگر در «مک کارتیسم» دولت ایالات متحده این حق را برای خود قائل بود تا با آمریکائیان کمونیستی که در داخل ایالات متحده نظام سرمایه‌داری آمریکا را برنمی‌تافتند با آن شدت و خشونت برخورد کنند بر همان قیاس حق جمهوری اسلامی در برخورد با علینژاد و فریب‌خوردگانش محفوظ است تا با قدرت و شدت چالش مسلحانه مخالف با مبانی دین و قانون در نظام اسلامی را قلوه‌کن کند.

سیانت از امنیت روانی جامعه و اقتدار پلیس کشور شوخی نیست که بتوان صیورتش را تحت الشعاع عقده‌گشائی بیماران روانی قرار داد.

واحد ۸۲۰۰

□ بسیار مهم...چند بار با دقت بخوانید و منتشر کنید.

موساد ؛ سازمان اطلاعات و عملیات ویژه اسرائیل
یوسف (یوسی) معیر کوهن به اختصار یوسی کوهن
به محض ورود به موساد، تنها داوطلب مذهبی برای پست « مسوول پرونده
» بود که وظیفه جذب و مدیریت نیرو را برای ماموریت های مخفی به
عهده داشت .
چرا مذهبی؟ چون خانواده بشدت مذهبی و تحصیلات مقدماتی اش را در
مدرسه

Ohr Erzion Yeshiva

تحت مدیریت خاخام حیم دروگمن که بسیار افراطی بود گذراند.
او بشدت مورد اعتماد بنیامین نتانیا هو است.

□چند نکته ی فوق مهم...□□

- ۱) یوناتان مردی است که در کودکی دچار فلج اطفال شد و همچنان بر روی ویلچر به سر میبرد. یوناتان فرزند کوهن است.
- ۲) یوناتان عضو ارشد « #واحد_8200 » موساد بود.
- ۳) 8200 واحد جاسوسی سیگنال و رمز گشایی موساد، واحد متخصص و حرفه ای برای شکستن ابر رمزهای اطلاعاتی است.
- ۴) 8200 بخشی دارد که به جمع آوری اطلاعات در سراسر جهان و استراق سمع مشغول است.
- ۵) 8200 بزرگترین واحد در وزارت دفاع اسرائیل از نظر تعداد نیرو و تجهیزات است.
- ۶) عمده فعالیتشان ضربه زدن به ایران و سوریه است.
- ۷) هدف 8200 □□
- کامل کردن اطلاعاتی است که از طریق جاسوسان میرسد و بر ۳ اصل از اصول اطلاعاتی بنا شده است. یعنی 1□ رصد 2□ شنود 3□ خرابکاری

۸) ترور شهدای هسته ای ایران ؛ شهید مسعود علی محمدی/ شهید مجید
شهریاری/ شهید داریوش رضائی نژاد/ شهید مصطفی احمدی روشن به

دستور یوسی کوهن صورت گرفت...

نمیدونم این مقاله ادامه دارد یا خیر...

بقلم: پرستو مروجی

در آکولای خاورمیا نه!

کنگره «معامله قرن» با معرکه گردانی «کوشنر» داماد ترامپ در بحرین و بمنظور جمع آوری کمک مالی جهت سرمایه گذاری برای فلسطینیان سرزمین های اشغالی با حضور نمایندگان چند دولت عربی و شرکتها و نهادهای مالی در بحرین گشایش یافت.

آقایان! گداخانه راه انداخته اید؟! صورت قضیه را درست نفهمیدید. صحبت از تکدی پول برای فلسطینیان نیست.

محل نزاع بر سر دزدیدن فلسطین است. دعوا بر سر رُبایش تاریخ و جغرافیای یک ملت است.

فلسطینی گدا نیست تا چشم انتظار بنده نوازی مُشتی عرب پولدار و بی غیرت و آمریکا پرست باشد.

فلسطینی پول نمیخاد! شرف بسرقت رفته و وطن به مسلخ رفته اش را میخاد.

درد فلسطینی تجارت نیست، عدالت است! اصلا «فلسطین» هم به کنار! صورت مسئله رو غلط تعریف کردین آقای کوشنر!

محل مناقشه موجودیت نامشروع اسرائیل! دستور کار «ریشه کن کردن» غده بدخیم سرطانی صهیونیسم و نابودی یک راهزن و جنایتکار و حکومتی فاشیستی است که مانند بختک روی خاورمیا نه افتاده و ۷۰ سال است که مانند خون آشام در حال تغذیه از خون مسلمانان است.

#داریوش سجادی

پنبه زار!

کیفرخواستی علیه هاشمی رفسنجانی

آقای اکبر هاشمی رفسنجانی در دیدار با مورخین و اساتید دانشگاه‌های کشور ضمن آنکه مخالفان خود را آسیب شناسی و نیت خوانی کردند ایشان را مشتمل بر سه گروه تخریبگر دانسته که یا بابت بی‌وقعی آیت الله به مطالبات شان از معظم له کینه دارند و یا تندروهایی اند که ایشان را مانع تحقق اهداف شان می‌دانند و یا «جوانانی» فریب خورده اند.

آقای هاشمی گروه سوم را قابل هدایت دانسته و فرموده اند:

این افراد قابل هدایت و برگشت اند کما اینکه تاکنون افراد بسیار زیادی از این قشر، حضوری یا با پیغام و نامه از من طلب حلالیت کردند که من هم همه آنان را حلال کردم!

هاشمی رفسنجانی در ادامه برای روشن شدن مسئله چرایی مخالفت بعضی با ایشان به ردّ صلاحیت‌شان در انتخابات ۹۲ اشاره کرده و ابراز داشته اند:

وزیر وقت اطلاعات در زمان بررسی صلاحیت‌ها، به شورای نگهبان رفته و گفته بود که با این اقبالی که روز به روز و بلکه ساعت به ساعت به ایشان می‌شود، با رأی بی‌سابقه‌ای می‌آید و همه رشته‌های ده ساله ما را «پنبه» می‌کند.

...

پیرو فرمایشات جناب آقای هاشمی و عطف به این واقعیت که اینجانب نیز در عداد مخالفان و منتقدان ایشان بوده که بتناوب مواضع و رفتار و گفتار و عملکرد معظم له را مورد نقد قرار داده لذا هر چند دیگر جوان نیستم علی‌ایحال به نیت رستگاری و هدایت یافتگی و حلالیت و بخشودگی از جانب ریاست محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام مواردی را با معظم له در میان می‌گذارم تا عن قریب و در صورت رفع ابهام و توضیحات قطعاً مکفی ایشان از توفیق نشستن شاهین اقبال بخشودگی آن جناب مستطاب بر شانه های خود برخوردار شوم!

لازم به ذکر است از آنجا که پیش تر نیز خدمت معظم له ابراز داشته بودم:

کاش تا آن اندازه بمانید تا بجای جلوس بر کرسی خطابت های یک طرفه و نشستن در میانه مصاحبه های فرمایشی و سالوسی ها مهوع و پرسش های جان نثارانه که «جناب هاشمی چرا شما این قدر خوبید»؟! فرصتی به دیگرانی نیز می دادید تا پرسش های سخت و بجا مانده را از جنابعالی بپرسند تا قبل از رفتن تان پاسخگوی آن پرسش های سختی باشید که تاکنون با لطائف الحیل از پاسخ به آنها شانه خالی کرده تا در فردائی بدون شما برای همیشه در سینه تاریخ مدفون نشوند.

(۱)

بدین اقتفا جسارت کرده و از باب استمزاج از معظم له مواردی را حضورشان شرح بسط خواهم کرد.

جناب آقای هاشمی!

قبل از هر چیز اجازه دهید اشاره ای داشته باشیم به آن رشته های بافته شده و ده ساله ای که وزیر وقت اطلاعات پروای پنبه شدنش را در صورت حضور حضرتعالی در قامت نامزد انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ داشتند و در جلسه مورد اشاره حضرتعالی هشدار آن را به اعضای محترم شورای نگهبان داده اند.

واقع امر آن است رشته های پنبه شده مطمح نظر جناب مصلحی امر پنهانی نبود و اشاره ایشان به اتفاقاتی است که از فردای شکست حضرتعالی در مصاف با احمدی نژاد در ۸۴ مجموعه سیاسی کشور را تحت الشعاع قرار داد.

همه ماجرا از آنجائی آغاز شد که شیخ مهدی کروبی در دور نخست انتخابات ۸۴ با شمارش ابتدائی آراء ضمن کسب اطمینان نسبی از موفقیت اش در دور نخست انتخابات بی مبالا تانه خوابی نیم ساعته کرد و بعد از بیداری ملاحظه کرد علی رغم آرای اولیه ۵ میلیونی ناگهان با یک اختلاف ۶۰۰ هزار نفره از دور نخست انتخابات حذف و محمود احمدی نژاد جای ایشان به دور دوم رفته است!

ظاهرا (!) دو تن از ملتزم به رکاب های حضرتعالی (آقایان هدایت آقائی معاون وقت وزارت کشور و جهانبخش خانجانی) که هر دو عضو حزب کارگزاران سازندگی و هر دو در آن مقطع عضو ستاد انتخابات ریاست جمهوری در وزارت کشور بودند با یک امریه سازمانی و از موضع خیراندیشی تلاش کردند با اندکی بالا و پائین کردن آراء ضمن حذف کروبی از میدان رقابت انتخابات برای دور فینال «محمود احمدی

نژاد» را به مصاف حضرت عالی بفرستند!

منطق این امر مبتنی بر این تحلیل بود که مواجه شدن حضرتعالی با کربوبی در دور دوم برخوردار از ریسک بالائی است خصوصا با توجه به رشد غیر منتظره و غافلگیر کننده آرای کربوبی که مستظهر به وعده سوبسید ۵۰ هزار تومانی ایشان به شهروندان در فردای پیروزی در انتخابات بود. بر همین مبنا دوستان تان تصور فرمودند با حذف کم هزینه کربوبی و جایگزینی محمود می توانند به اعتبار شهرت و سنگین وزنی هاشمی رفسنجانی در مصاف با یک محمود گمنام و سبک وزن، پیروزی حضرتعالی در دور دوم را تضمین شده فرمایند. (۲)

در این خصوص توجه حضرتعالی را به اظهارات حسین کربوبی در شهریور ۹۱ جلب می کنم (۳)

علی ایحال و علی رغم تصور حضرتعالی و دوستان حضرتعالی بنا به هر دلیلی از جمله دو قطبی شدن انتخابات و انزجار بخش پائین دستی جامعه از سیاست ها و تفرعن های دوران زمامداری حضرتعالی اقبال به احمدی نژاد در دور دوم افزایش یافت و محمود بصورتی غیرمنتظره بر شما فائق آمد.

اما در این میان اتفاقاتی هم افتاد که تا این تاریخ حضرتعالی از پاسخ دادن به آن طفره رفته اید.

اتفاقاتی که می توان آنها را منشاء همان پنبه بافی های دوستان در «اطلاعات» دانست که در ۹۲ پروای رشته شدنش را از ناحیه حضور مجدد حضرتعالی پیدا کرده بودند.

اتفاقاتی که اکنون و در صورت پاسخگوئی حضرتعالی شاید بتواند بخش های ناشفافی از تاریخ را شفاف سازی کند.

از جمله آنکه در اوج رقابت های انتخاباتی ۸۴ «مهدی» فرزندان جنابعالی طی مصاحبه ای با روزنامه آمریکائی USA Today مورخ ششم فوریه ۲۰۰۵ اظهار داشتند:

تنها پدرم توان مدیریت شایسته ایران را دارد ... و چنانچه در انتخابات ریاست جمهوری (سال ۸۴) پیروز شود ولایت فقیه را به یک نهاد تشریفاتی همچون نهاد تشریفاتی سلطنت در انگلستان تبدیل خواهد کرد.

Rafsanjani's son says that, if elected, his father will change Iran's constitution to reduce the power of Iran's supreme religious leader and make the position a ceremonial role akin to "the king of England." Hashemi also says that only his father can prevent the country from losing any semblance of pluralism, albeit within a small religious-backed elite

جناب آقای هاشمی!

بپذیرید با سکوت تان نسبت به این بخش از اظهارات فرزندان و ایضا متعاقب ژانگولربازی سربازان تان در ستاد انتخابات کشور (آقائی و خانجانی) نه تنها وزارت اطلاعات بلکه رهبری نظام نیز می بایست با نگاهی توأم با «تردید و مواظبت» جنابعالی و اقدامات جنابعالی را رصد و مدیریت می کردند.

لذا اگر پنبه ای برای شما یافتند این پنبه بافی می توانست ناشی از نگرانی بابت تکرار بی اخلاقی هائی نظیر پنبه زنی سربازان تان علیه آرای مکتسبه شیخ مهدی کروی قابل فهم و انتظار باشد.

شیطنت هائی که از فردای روی کار آمدن احمدی نژاد از جانب جبهه تحت امر حضرتعالی رشد کرد و در ۸۸ اوج گرفت.

از جمله آنکه در فردای مناظره احمدی نژاد با میرحسین موسوی در خرداد ۸۸ و به بهانه یک پرسش ساده احمدی نژاد (فرزندان آقای هاشمی در این مملکت چه کار می کنند؟) حضرتعالی نامه بدون سلام و والسلام خطاب به رهبری نوشتید و با معظم له اتمام حجت کردید. همسران در روز انتخابات علناً فرمان جهاد خیابانی به نیروهای تحت امر شما داد. مهدی تان بعد از ناکام ماندن شورش سبز به بهانه تحصیل به لندن گریخت و به شهادت رفیق فابریک اش با سعایت نزد دول راقیه متقاضی تحریم های شدید اقتصادی علیه ایران شدند تا از این طریق رهبری را که برخلاف انتظار هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز جمعه خرداد ۸۸ بجای رفیق ۶۰ ساله اش جانب میانیت از آرای مردم را گرفت در زمین تحریم های فلج کننده اقتصادی به زانو در آورد! و بموقع نیز با اطلاع و اطمینانش از ورود ابوی به انتخابات ۹۲ و پیروزی تضمین شده ابوی به ایران بازگشت تا در قامت یک سازمان دهنده حرفه ای در انتخابات مزبور در کنار «بابا» باشد و در فردای پیروزی

«بابا» نیز با نشستن در قلعه قدرتمند «بابای رئیس جمهور شده» که می تواند ولایت فقیه را فرمایشی کند برای قوه قضائیه نظام و دور از دسترس ماندنش از محکمه و قضات آن قوه، شکلک درآورد! (۴)

علی ایحال بعد از سورپرایز «رد صلاحیت» نیز علی رغم ادعای برخی از متابعان تان منفعل ننشستید (۵) و با تظاهر به بی وقعی بابت رد صلاحیت بالغ بر ۲۰ روز نمایش مظلوم نمائی به راه انداخته و هر روز در دفتر مجمع تشخیص مصلحت نظام تعزیه «ناز و نیاز» راه انداختید و سپاه صحابه تان تئاتری از مظلوم نمائی را حول شخصیت تان صحنه آرائی کردند تا بدانوسیله با ساختن افکار عمومی، فشاری بر رهبری منتقل کنند تا از آن طریق و با توسل به اختیارات رهبری و حکم حکومتی مانند ۸۴ و بازگرداندن معین و مهر علیزاده به انتخابات این بار موجبات بازگشت حضرتعالی به انتخابات را فراهم آورند و تنها بعد از ناکامی تان از این ترفند بود که در آخرین لحظه برای حفظ حداقل ها متوسل به روحانی و حمایت از ایشان شدید.

توسلی که جواب داد اما به هیچ وجه نتوانست جایگزین مناسبی برای طرف غربی شود!

روحانی هر چه که هست در مقام مقایسه با جنابعالی لقمه دندان گیری برای غرب و بویژه آمریکائی ها نبود تا مانند شما و حسب وعده فرزند شما بتواند مانند شما در فردای حضورش در پاستور ولایت فقیه را فرمایشی کند!

جناب آقای هاشمی!

موارد گوشزد شده بدیهیاتی است که در تاریخ نامکشوف نماند و هیلاری کلینتون وزیر خارجه وقت آمریکا نیز بعدها در کتاب «تصمیمهای سخت» به صراحت بدان اذعان داشت و نوشت:

«در سال ۱۹۹۷ که در ایران ختمی بر سر کار آمد، احساس کردم به ما چراغ سبز نشان می دهند و در جریان افغانستان با ما همکاری کرد و اینجا اولین جایی بود که احساس کردیم باید پیچ تحریم را سفت کنیم، زیرا ایران در موضع ضعف قرار گرفته بود. اما در سال ۲۰۰۵ احمدی نژاد آمد که ادبیات و موضع محکمی داشت و ما مجبور شدیم عقب نشینی کنیم. در ۲۰۰۹ ایران پیشرفت فوق العاده ای در منطقه کرده بود و حزب الله و حماس، اسرائیل را شکست دادند و ما را به بن بست کشاندند و پادشاهان عرب با ترس نظاره گر وضعیت منطقه بودند. اما

با اعتراضات سال ۸۸ در ایران ما احساس کردیم که می‌توانیم تحریم‌ها را تشدید کنیم!» (۶)

همچنان که «جان هانا» عضو ارشد موسسه واشنگتن در سیاست خاور نزدیک و مشاور امنیت ملی دیک چنی (معاون جرج بوش) در مورخه ۲۸ مهر ۸۸ (یک ماه بعد از تظاهرات روز قدس تهران و شعار نه غزه نه لبنان سبزها در آن تظاهرات) از ملاقات با شخصیت‌های نزدیک به رهبری جنبش سبز خبر می‌دهد و به روزنامه لس‌آنجلس تایمز می‌گوید:

مطمئنم پیامی که من از گردهمایی اخیر فعالان ایرانی در اروپا که در میان آنها بعضی شخصیت‌های نزدیک به رهبری جنبش سبز حضور داشتند، شنیدم این بود که تحریم باید اعمال شود و این تحریم باید هرچه شدیدتر باشد، تحریم ضعیف و یا تدریجی فقط به رژیم این امکان را می‌دهد که با وضعیت جدید خودش را تطبیق دهد. آنها گفتند برای اینکه تحریم موثر باشد، باید به صورت شوک وارد شود که فلج کند و نه به صورت واکسن!

این در حالی است که روزنامه آمریکایی نیویورک تایمز نیز در سایت اینترنتی خود ذیل تحلیلی به قلم «مارک لاندرو» با اشاره به تاریخچه اعمال تحریم‌های آمریکا علیه ایران و مذاکرات هسته‌ای، سفر هیلاری کلینتون و مشاوران وی به عمان و تلاش‌های آنها برای پیدا کردن کانال‌هایی برای مذاکره با ایران را مورد بررسی قرار داد و در ادامه نوشت:

کلینتون مشاور ویژه خود دنیس راس را در سال ۲۰۰۹ مکلف کرد با مقامات عمانی درباره چگونگی مذاکره با ایران دیدار و گفتگو کند. اما چند هفته بعد اعتراضات ضد دولتی در ایران کاخ سفید را واداشت تا به جای تعامل با ایران، راهبرد فشار را پیگیری کند. کلینتون در آن زمان با چین و دیگر کشورها در شورای امنیت سازمان ملل برای تحریم ایران لابی کرد.

روزنامه لس‌آنجلس تایمز نیز در ۲۱ مهر ۸۸ و یک سال و نیم قبل از اینکه هیلاری کلینتون موفق به اعمال تحریم‌های فلج‌کننده علیه ایران شود بدون ذکر نام بنقل از یک مقام آمریکایی گزارش داد نمایندگان رهبران جنبش سبز در نشست مقامات آمریکایی با اپوزیسیون می‌گویند تحریم‌ها باید تشدید شود اما نه به صورت تدریجی که مانند واکسن عمل کند بلکه بصورت دفعی باید فلج‌کننده باشد.

علی ایحال مجموعه این رویدادها برای تحلیل گران سیاسی که مسائل ایران را دنبال می کردند امر پنهانی نبود تا نتوانند فرآیند آن را پیش بینی کنند.

جناب آقای هاشمی!

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران که جای خود را دارد اینجانب نیز که نه اطلاعاتی دست اول از مسائل زیرپوستی ایران داشتم و نه از نزدیک دستی بر آتش داشتم از هزاران کیلومتر دورتر و از عمق ایالات متحده آمریکا یک سال قبل از انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ در مرداد و مهر ۹۱ طی دو مقاله «گلوله های کاغذی» و «خیز بلند هاشمی» هم افزائی جنابعالی و تیم سیاسی تحت امرتان با آمریکائی ها را بوضوح دیده و اطلاع رسانی کرده و صراحتاً گفتم و نوشتم:

اولا هدف اصلی آمریکا در انتخابات ۹۲ مدیریت انتخابات بمنظور چامورئیزه کردن ایران است.

ثانیا از آنجا که هاشمی خود را نزد غربی ها به عنوان «پراگماتیسم و معتدل» برند کرده به همین منظور ایشان قطعا در انتخابات ۹۲ به عنوان نامزد شرکت می کند و قطعا مورد وثوق غرب نیز قرار می گیرد.

ثالثا آمریکا بمنظور امداد رسانی به هاشمی وضعیت اقتصادی ایران را از طریق تحریم ها بغرنج تر می کند تا عملا موجبات منجی انگاری هاشمی و ضرورت اقبال مردم به ایشان در قامت منجی را فراهم آورند.

رابعا به اعتبار خطبه های نماز جمعه آیت الله خامنه ای و دفاع ایشان از منتخب مردم در خرداد ۸۸ و از باب دهان کجی به ایشان، هاشمی به راحتی می تواند خود را در نقطه اقبال جمیع مخالفان با نظام و رهبری قرار داده و سبد رای خود را از آرای متناقضی در حد فاصل سبزه ها و ضد انقلاب تا آرای سنتی اش، انباشته کند.

خامسا مجموع عوامل فوق می تواند بصورتی هم افزاینده هاشمی را ولو با استظهار به آرائی نامتجانس اما ماکزیممی پیروز قطعی انتخابات ۹۲ کند.

سادسا^۵ جز آنکه شورای نگهبان پیش دستی کرده و بموقع و با حربه «کبر سن» صلاحیت ایشان را مورد تائید قرار ندهد. (۷)

جناب آقای هاشمی!

اکنون خود قضاوت کنید که به اعتبار چنین بدیهیاتی آیا نمی بایست نگرانی وزارت اطلاعات ایران در ۹۲ بابت پنبه شدن بافته های نظام در سرکوب پرهزینه فتنه ۸۸ و نقش زیرپوستی معظم له و متحدین سیاسی تان در آن فتنه را فهم کرد و بلکه متوقع بود؟

جناب آقای هاشمی - اینها که عرض شد غالباً مربوط به بازه ۸۴ تا ۹۲ بود اما پیش از این و از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی نیز پرونده عملی حضرتعالی آکنده از مواردی غیر قابل وثوق و پُر مناقشه است.

احتراما و جسارتا و در امتداد استمزاج از حضرتعالی ذیلا و به اجمال مواردی را خدمت تان معروض می دارد تا در صورت صلاحدید رفع ابهام فرموده تا حسب وعده تان اینجانب نیز در مقام استمالت و حلالیت خواهی از معظم له قرار گیرم.

- نخست آنکه حضرتعالی چه در دوران رهبری امام و چه جانشین امام همواره خود را پیرو ولایت فقیه معرفی کرده اید که به اعتبار شان ولایتی رهبر در اندیشه حکومتی شیعه و روحیه ولایت پذیری جان نثارانه تان، آماده متابعت از ایشان در جمیع حوزه ها بوده و هستید. این در حالی است که زمستان سال ۷۵ شخصا طی نشستی که با مرحوم عزت الله سبحانی داشتم ایشان نقل می کرد در ایامی که مجلس خبرگان در حال تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی بود و بعد از آنکه شهید حسن آیت، بحث ولایت فقیه را در کشور بولد کردند ایشان (مرحوم سبحانی) در مقام گلایه نزد شما آمده و حضرتعالی نیز وی را کناری کشیده و فرموده اید:

فعلا موجی است که به راه افتاده، اجازه دهید ببینیم که به کجا می رسد تا بعد تکلیف خودمان را پیدا کنیم!

جناب آقای هاشمی - این خاطره را پیش تر نیز در بهمن ماه سال ۹۰ بمناسبتی مطرح کرده بودم لیکن از آن تاریخ تاکنون حضرتعالی نه سلبا و نه ایجابا ادعای مزبور را نه تکذیب و نه تائید فرموده اید. (۸)

طبیعتا خواهید پذیرفت بی وقعی حضرتعالی نسبت به چنین ادعائی لااقل برای اینجانب که قرار است به مقام حلالیت خواهی از معظم له نائل آیم حائز کمال اهمیت است خصوصا آنکه عدم تکذیب آن نیز در دیگر مواردی که ذیلا بدان اشاره خواهم کرد، مداخلیت و موضوعیت می یابد.

– قائم مقامی آیت الله منتظری دومین و شاید مهم ترین نقطه ابهام در دوسیه سیاسی معظم له لااقل نزد اینجانب است که امیدوارم این کتابت فتح بابی برای رفع ابهام از مواضع و عملکرد کشدار جنابعالی در ماجرای انتخاب آیت الله منتظری در کسوت جانشینی مرحوم امام باشد.

ابهام مزبور در مضیق ترین شکل ممکن ناظر بر این گزاره است که حضرتعالی بر اساس کدام مصلحت یا منفعتی علی رغم مخالفت صریح حضرت امام با قائم مقامی مرحوم منتظری، سیاستی و با بی وقعی به نظر امام با مدیریت فضای جلسه ۲۵ تیر ماه ۶۴ مجلس خبرگان و در یک بی مبالاتی آشکار موجبات قائم مقامی آیت الله منتظری را فراهم کرده و بدین ترتیب از سوئی امام را در مقابل عمل انجام شده قرار دادید و همچنان که از این طریق با مصیبت هائی که بعدها از ناحیه بی صلاحیتی آیت الله منتظری پیش آمد هزینه های بسیار سنگینی را به نظام تحمیل کردید تا نهایتا امام مجبور شدند این معضل را شخصا و با تلخی و تندی جراحی کنند!

در این زمینه توضیحات آیت الله گیلانی مسموع است و پیش تر تفصیل آن را مقاله «باد کاشتید آقای هاشمی» آورده ام. (۹)

جناب آقای هاشمی – تا قبل از توضیحات حضرتعالی امر دائر بر آن است که اصرار شما بر نشان دادن آیت الله منتظری بر کرسی قائم مقامی یک دوراندیشی با تکیه بر شناخت شخصی تان از سادگی و القا پذیری آیت الله منتظری و «نفوذ خود بر ایشان» بود که تبعا نوید دهنده آینده محتمل و شیرینی در فردای نبود «کاریزمای خمینی» به کسی بود که در جوار «رهبری اسمی منتظری» شیرازه امور همچنان در کف با کفایت اش باقی می ماند!

– رهبری آیت الله خامنه ای در فردای رحلت مرحوم امام و نقش مبهمی که حضرتعالی در پروسه انتخاب آیت الله خامنه ای در جلسه مجلس خبرگان عهده داری کردید از جمله موارد دیگری است که شایسته ایضاح است.

پرسش اساسی در این خصوص آن است که چرا حضرتعالی همواره در اظهارات خود از ماجرای انتخاب رهبری آیت الله خامنه ای داستان را آن گونه مطرح می کنید گانه این حضرتعالی بوده اید که در جلسه مزبور با اصرار و اهتمام تان و تصریح تان از ماجرای وثاقت امام به جانشینی آیت الله خامنه ای بعد از ماجرای عزل منتظری، موفق

شده اید خلعت رهبری را بر قامت آیت الله خامنه ای بپوشانید؟

این در حالی است که به اعتبار اظهارات روشن «آیت الله علی اصغر معصومی» نماینده خبرگان از استان خراسان مشخص شد حضرتعالی در آن جلسه مهم رغبتی به بیان «وثوق امام به آیت الله خامنه ای برای جانشینی بعد از خود» نداشته و تنها بعد از فشار و تَغَايُّر آیت الله معصومی به حضرتعالی بود که مجبور به طرح آن وثاقت منجر به رهبر شدن آیت الله خامنه ای در جلسه مزبور شده اید! (۱۰)

جناب آقای هاشمی - قطعاً می پذیرید تا زمانی که باب شُبّه در این خصوص را نبندید گریزی از این واقعیت نمی توان داشت که حضرتعالی بدین شیوه مایلید در افکار عمومی خود را رهبر ساز بعد از امام و آیت الله خامنه ای را مدیون به خود معرفی و القا نمائید!

- مخالفت حضرتعالی با تغییر قانون اساسی بمنظور محقق شدن امکان حضور سه باره تان در کرسی ریاست جمهوری نیز از جمله موارد قابل مناقشه است که شفافیت حضرتعالی را می طلبد.

مزید اطلاع تان معروض می دارد سه شنبه ششم آبان ماه ۷۳ طی مصاحبه اختصاصی اینجانب در دفتر معاونت پارلمانی حضرتعالی با جناب آقای عطاالله مهاجرانی، ایشان در این مصاحبه ضمن امیرکبیر ثانی خواندن شما متقاضی تغییر قانون اساسی بمنظور امکان انتخاب مجدد جنابعالی در کسوت ریاست جمهوری شدند.

جناب آقای هاشمی - قطعاً بخاطر دارید طرح این موضوع در آن تاریخ تا چه اندازه خبرساز شد و تا چه اندازه به بحث های متنوع و گسترده ای از جانب موافقان و مخالفان آن طرح در فضای سیاسی و رسانه ای ایران دامن زد تا آنکه نهایتاً با سخنرانی رهبری و اعلام مخالفت ایشان، مباحث خاتمه یافت.

علی رغم این جنابعالی بارها مدعی شده اید که خودتان نیز از ابتدا با این پیشنهاد مخالف بوده و مخالفت خود را نیز صریحاً اعلام کرده اید!

این در حالی است که تا قبل از مخالفت صریح آیت الله خامنه ای، حضرتعالی در این خصوص نیز سلباً یا ایجاباً کمترین اظهار نظری نداشتید و تنها بعد از گذشت بالغ بر دو ماه و متعاقب مخالفت رهبری با چنین پیشنهادی بود که به صرافت نالازم و نامناسب بودن این پیشنهاد افتادید! (۱۱)

بدین لحاظ تا شفاف نشدن موضع واقعی حضرتعالی در آن ماجرا، این مجوز به تحلیل گران داده می شود تا تعلل و سکوت تان را دال بر بندبازی تان جهت مظنه افکار عمومی و ایضا افکار عمومی سازی و عملیاتی کردن ماجرا از طریق رویکرد «راه بنداز و جا بنداز» تلقی و قلمداد کنند!

– در ماجرای شهرآشوبی های ۸۸ نیز عملکرد حضرتعالی بشدت قابل مناقشه است که ذیلا و به اجمال نکاتی از آن رفتارهای پرمناقشه تان را با امید به پاسخگویی تان، کتابت می کنم.

نخست آنکه چرا علی رغم مشاوره تان با رهبری در ۸۴ بمنظور نامزد ریاست جمهور شدن و رغم مخالفت رهبری با تصمیم مزبور باز هم بدون اعتنا به نظر رهبری در ۸۴ نامزد شدید و نهایتا شکست هم خوردید و طرفه آنکه در ۹۲ نیز به اعتراف خودتان بارها کوشیدید قبل از ثبت نام در انتخابات از رهبری نیز استمراج فرمائید لیکن با وجود مشخص شدن عدم اقبال قابل شهود رهبری به نامزد شدن تان «از طریق ندادن وقت ملاقات به شما» نهایتا در آخرین روز و آخرین ساعت اقدام به ثبت نام در انتخابات کردید؟

اگر حسب ادعایتان متابعت از نظرات ولایی آیت الله خامنه ای را بر خود فرض می دانید چگونه است که در عمل خلاف آن رفتار می کنید؟

گذشته از آنکه وقتی رهبری در استمراج ۸۴ جنابعالی را از نامزد شدن احتراز داده اند و علی رغم آن دیده اند در انتخابات ورود کرده اید! چه دلیلی دارد تا در ۹۲ اسیر بازی سیاسی و مجدد جنابعالی شده و رغم آنکه می دانند حضرتعالی اساسا برای ورودتان به انتخابات واقعی به نظر ایشان نگذاشته و کار خود را می کنید! در آن صورت چرا باید در زمین شما بازی کنند و در تأثر تکراری حضرتعالی عهده دار نقشی تحمیلی شوند!؟

ماجرای نامه شیخ مهدی کروی به حضرتعالی در میانه آشوب های ۸۸ و طرح ادعای تجاوز جنسی به معترضین بازداشتی نیز از جمله موارد مبهم و لازم التوضیح معظم له است.

چرا حضرتعالی نسبت به آن ادعای تاسف آور سکوت اختیار کردید و عملا نامه شیخ را بدون پاسخ گذاشتید تا نهایتا جناب کروی با تصور بی نتیجه بودن انتظار و اقدام از جانب حضرتعالی دست به انتشار علنی آن نامه بزنند و بالتبع مسبب یک موج خبری منفی و کذب علیه کلیت نظام در رسانه های گروهی داخل و خارج از کشور شدند و جنابعالی

نیز ضمن مدیریت پنهان بحران کماکان در خلوت و سکوتی معنادار مشغول صید ماهی مراد خود از میانه آن کارزار منحوس و خون چکان ماندید؟! (۱۲)

شعار نامتعارف «مجتبی بمیری - رهبری را نبینی» نیز از جمله موارد قابل مناقشه پیرامون عملکرد فرزند حضرتعالی (مهدی) است که بشکل معناداری در میانه فتنه ۸۸ از جانب آشوبیان مطرح شد.

شعاری که تا قبل از شفاف سازی حضرتعالی این امکان را به ناظران و تحلیل گان و ناظران تحولات سیاسی ایران می دهد تا آن را به رقابت توام با عداوتی قدیمی بین «مهدی هاشمی» شما با «مجتبی خامنه ای» رهبری ارجاع دهند.

رقابت توام با عداوتی که ظاهراً اسباب تکدر و کینه مهدی از مجتبی را فراهم کرده بود. کینه ای که ظاهراً از مفتوح شدن پرونده ای علیه «مهدی» در سال ۷۲ و در ماجرای پروژۀ نفتی پارس جنوبی ریشه می گرفت که در خلال بازداشت و بازجوئی از «هوشنگ بوذری» مبتکر پروژۀ نفتی پارس جنوبی بخشی از وزارت اطلاعات با مدیریت «حسین طائب» و با نظارت مستقیم «مجتبی خامنه ای» اقدام به ورود به این پرونده و تشکیل پرونده ای بابت تخلفات مالی و اخلاقی و ارتباط با بیگانه برای شخص «مهدی هاشمی» کردند.

پرونده ای که علی الظاهر تا آن درجه استعداد داشت تا بستر خصومت و رقابت میان آقازاده جنابعالی با مجتبی خامنه ای را تا جایی فراهم کند که در ناآرامی های ۸۸ یک طرف به راحتی بتواند با اتکای بر «عقبه میدانی اش در میان معترضین کف خیابان» شعار «مجتبی بمیری - رهبری را نبینی» را اپیدمیک کند تا از آن طریق پیروزی احمدی نژاد در انتخابات را کودتای آیت الله خامنه ای (!) بمنظور وراثتی کردن رهبری در ایران و جانشینی فرزند شان «مجتبی» برای جلوس بر کرسی رهبری سوم معنا و القا نماید.

جنبش سبز هم که به غایت استعداد بالائی در بازی خوردن و نفهمیدن تحرکات زیر پوستی بازیگران عرصه سیاست داشت به راحتی در این زمین بازی کرد و بازی خورد و «یک نفر نیز در سایه می خندید» (۱۳)

جناب آقای هاشمی!

استمزاج از حضرتعالی حدیثی است مفصل و به موارد فوق منحصر نمی شود. بخش عمده ای از موارد قابل مناقشه در عملکرد حضرتعالی بازگشت به نوع مدیریت تان در جنگ و شیوه ناصواب پایان دادن تان به جنگ از طریق مغبون کردن امام و ایضا ماجرای مک فارلین و نقش پنهان حضرتعالی در آن ماجرا دارد که بدلیل اطاله کلام از تبیین آن احتراز کرده و پیش تر و بتفصیل در مورد آن نقاط مبهم در عملکرد حضرتعالی در مناسبت ها و سامانه هائی دیگر نوشته ام (۱۴) اما از آنجا که تا همین مقدار را نیز اتلاف وقت دانسته و از بی وقعی و بی اعتنائی مسبوق به سابقه حضرتعالی در پاسخگوئی به چنین پرسش هائی اطمینان دارم! صرفا از باب اسقاط تکلیف و ثبت این موارد در گوشه ای از تاریخ بمنظور ممانعت از آب بستن به تاریخ توسط سربازان و ملتزمین به رکاب تان انجام وظیفه کردم.

طبعاً و بر فرض محال در صورت شفاف گوئی و پاسخگوئی تان این سیاهه بلند بالا را «حلالیت خواهی» تلقی فرمائید و در غیر این صورت آن را کیفرخواستی علیه خود اطلاق نمائید!

-
- ۱- نگاه کنید به مقاله «[آقای هاشمی کاش می ماندید](#)»
 - ۲- توضیحات بیشتر را در دو مقاله «[دزد سوم](#)» و «[صرافتی با تاخیر](#)» بتفصیل آورده ام.
 - ۳- [پاسخ حسین کروی به محمدرضا باهنر](#)
 - ۴- نگاه کنید به مقال «[ارگانایزرها](#)»
 - ۵- نگاه کنید به مقاله «[آداب عتبه بوسی](#)» و «[جشن سپاس](#)»
 - ۶- نگاه کنید به مقالات «[مانعان تقدیر](#)» و «[خودکشی نهنگ](#)»
 - ۷- نگاه کنید به مقاله «[گلوله های کاغذی](#)» و «[خیز بلند هاشمی](#)»
 - ۸- [هاشمی و تاریخ](#)
 - ۹- [باد کاشتید آقای هاشمی](#)
 - همچنین نگاه کنید به مقاله «[لیخند خدا](#)»
 - ۱۰- توضیحات تفصیلی را در مقاله «[باد کاشتید آقای هاشمی](#)» ملاحظه فرمائید.
 - ۱۱- توضیحات مکفی را در مقاله «[هاشمی و تاریخ](#)» ببینید.
 - ۱۲- توضیحات بیشتر را در مقاله «[ماجرای هاشمی](#)» ببینید.

۱۳- توضیحات بیشتر را در مقاله «[دزد سوم](#)» و «[ادرار در کوثر](#)» ببینید.

۱۴- نگاه کنید به مقالات:

[موزعین آفتابه](#)

[پایان هاشمی](#)

[هاشمی دچار سندروم پدربزرگ شده](#)

[یاد کاشتید آقای هاشمی](#)

[شوکران دوم](#)

[راز برملا](#)

ترامپ باخت!

ترامپ در «سورپرایز گلوبال هاوک» قربانی «چیکن گیمی» شد که خودش بی‌مبالاتانه آن را راه انداخته بود.

دو ماه پیش در مقاله «پازل جنگ» تصریح کردم:

ترامپ با قرار دادن سپاه در لیست تروریستی و افزودن بر تحریم‌های اقتصادی ایران، نامدبرانه مناسبات دو کشور را در وضعیت «چیکن گیم» قرار داد. (پانوش) وضعیتی که در آن حرف اصلی را عنصر ارباب میزند و هر طرف که زودتر مرعوب شود طبعاً بازنده بازی خواهد بود.

در ماجرای انهدام «گلوبال هاوک» توسط سپاه این جمهوری اسلامی بود که ابتکار عمل را در دست گرفت و ترامپ را در «چیکن گیم» خودخواسته‌اش در موقعیت عمل انجام شده قرار داد.

سپاه با انهدام «آر کیو فور» این پیغام را به ترامپ داد: ما نترسیدیم! حالا نوبت توست.

فارغ از ژست بظاهر انسان‌دوستانه ترامپ که ابراز داشت احتراز از کشته شدن ۱۵۰ نفر دلیل اجتنابش از حمله نظامی به ایران بوده اما واقعیت آنست که علیرغم اولتیماتوم اولیه ترامپ به ایران لیکن خوانش بدون روتوش واکنش وی به «ماجرای پهباد» جا زدن، ترسیدن و واگذار کردن نتیجه «چیکن گیم‌اش» به ایران معنا شد. معنایی که عمق آن بیش از همه دولت‌های عرب خلیج فارس را عصبانی کرد!

ترامپ را باید کمک کرد. وی بدلیل فقد پارادیم سیاسی جهت فهم و کنش و واکنش لازم‌الاحضاء در دنیای سیاست دچار سرگشتگی در تصمیم‌گیری است.

بخش عمده مخالفت ترامپ با ایران صرفاً جنبه داخلی و ریشه در رقابت‌های ایشان در انتخابات ریاست جمهوری دارد.

ترامپ بدون داشتن فهمی سیاسی از جهان سیاست صرفاً جهت پیروزی بر رقیب‌اش در انتخابات ریاست جمهوری کلیت برجام را زیر سوال برد و بعد از شکست رقیب اکنون در رودربایستی شعارهای انتخاباتی‌اش مأخوذ به حیا مانده.

ناتوانی ترامپ در فهم لوازم دنیای سیاست این فرصت را فراهم کرده تا بتوان وی را در «تصمیم‌سازی سیاسی» مدیریت کرد. از سوی دیگر روحیه تاجرمسلک ترامپ این امکان را میدهد تا علیرغم اسارتش در «حلقه جنگ‌طلبان» بتوان از طریق «اطماع و تطمیع» وی را برای «بر سر عقل آوردن» با توجیه سیاسی - اقتصادی ترغیب و تدبیر کرد.

علی‌احمال ایران در موقعیت فعلی برخوردار از موضعی مسلط نسبت به ترامپ شده و آغاز رقابت‌های انتخاباتی در آمریکا نیز این فرصت را به ایران میدهد تا با توجه به ملاحظات ترامپ جهت پیروزی در انتخابات بتواند از طریق «جنگ احترازی» که وعده ترامپ به رای دهندگان بود مانع از افسارگسیختگی وی در سیاست خارجی شود.

مقاله «پازل جنگ» را در لینک زیر ببینید

<https://bit.ly/2X5Ed0s>

#داریوش_سجادی

#ترامپ

#پهباد_آمریکا

#کاخ_سفید

#سپاه_پاسداران

از حصر تا حصر!

علی شکوری‌راد اخیراً اظهار داشته:

الان عزیزانی در حصر هستند که این حصر، هم خلاف قانون بوده و هم خلاف نظر مردم است. نه تنها، هواداران محصورین با این حصر مخالف

هستند، بلکه مخالفین نیز توجیه نیستند که این حصر غیرقانونی، به چه جهت در حال استمرار است.

مطالبه شکوری‌راد هویدا کننده فکتی جامعه شناختی با اتکای بر دیدی آناکرونیک (پانوش) به تاریخ است.

شعار «موسوی دستگیر بشه - ایران قیامت میشه» در سال ۸۸ قرینه‌ای بود از شعار «وای به حالت بختیار - اگر امام فردا نیاد» که در فردای دستور «بختیار» مبنی بر بستن فرودگاه‌های کشور جهت ممانعت از بازگشت امام به ایران توسط پیروان امام در تظاهرات خیابانی سر داده شد.

شعاری که سرعت تاثیر گذاشت و بختیار ناگریز و بلادرنگ امریه‌اش را ملغی کرد.

یابش چرائی فروغ آن شعار در ۵۷ و بی‌فروغی شعار سبزه‌ها در ۸۸ موید عمق ملی پیروان امام در ۵۷ و فکتی از دغدغه ملی نبودن شعار سبزه‌ها در ۸۸ بود.

قدر مسلم اگر در ۸۸ نیز مانند ۵۷ مطالبه سبزه‌ها مبنی بر پیروزی موسوی در کل کشور «عمقی ملی» داشت در آن صورت حکومت نیز در پروای مخالفت با قاطبه ملت در پروای حصر موسوی قرار می‌گرفت.

علی‌ایحال و اکنون برداشتن حصر موسوی می‌تواند موید فراست حکومت باشد.

کسر معناداری از حواریون موسوی در موقعیتی پشت شعار «برداشتن حصر» سنگر گرفته‌اند که به زعم ایشان «یک موسوی خوب، موسوی در حصر» است!

حصر را از موسوی بردارید و در فردای آزادی، تنها کافی است موسوی یک بار دهان باز کند و از بازتولید «دوران طلایی امام» سخن بگوید و آنگاه بدنه ماکزیممی مدافعین ایشان دچار ریزش شده و موسوی را از «حصر حکومت» به «حصر سبزه‌ها» احاله می‌دهند!

اقبال به موسوی برای بدنه ماکزیممی و «هیدئنیسم سکولار» سبزه‌ها (پانوش) از باب اضطرار و حکم اکل میته را داشته که در نبود «قهرمان خودی» دست به پردازش «قهرمان فرضی» زده و در قفای آن پناه گرفته‌اند. همانی که پیشتر نیز محمد خاتمی به آن بدین گونه اذعان داشت:

باید قبول کنیم که بسیاری از افراد هوادار ما کلیت نظام رو قبول ندارند و با اینها اصلاح ممکن نیست. (پانوش)

یک - آناکرونیک، تباین توالی تاریخ

Anachronism

دو - هیدنیسم، فلسفه خوشی پرستی و تمتع از لذائذ زودگذر دنیوی

شاخصهای ابتذال!

ویدئوی «آقامون جنتلمنه» و اقبال به این ویدئو، شاخص ابتذال نزد جماعتی است که نه موسیقی را می‌فهمند و نه درکی از شعر دارند و نه شعور سُرایش را می‌فهمند.

این کمال ابتذال است که «قِر دادن» آن هم با مفتضح‌ترین «قرشمال موسیقپائی» شاخص شعف و مبنای احراز هویت و ملاک ابراز شخصیت نسلی شود که برخلاف دکارت که «فکر کردن» را دلیل بر «هست بودگی خود» می‌انگاشت ایشان مُبتهجانه از آن بابت مفتخرند که:

قِر می‌دهم پس هستم!

اسباب تاسف است که علیرغم گذشت نزدیک به ۵۰ سال از فوت مرحوم شریعتی کماکان پژواک دلمویه دکتر در دهلیزهای تاریخ مسموع است که غمگنانه نهیب می‌زد:

اگر جوان شیعه و تحصیلکرده امروز هوس‌ها و هوس‌بازی‌های «بلیتیس» فاحش‌های از غرب را در زیباترین اشعارش به فارسی می‌یابد اما نهج البلاغه علی را نمی‌یابد دلیل این تناقض نشناختن است!

ملالی نیست. بقول دانی جان ناپلئون: چیزی که انتها ندارد «خریت» است!

هفت سال پیش که ویدئو کلیپ «گنگم استایل» اقبال جهانی پیدا کرد و بیش از «یک میلیارد بار» در یوتیوب دیده شده همان موقع نوشتم:

در جهانی که «یک میلیارد» بیننده برای ویدئویی که در آن «سای» با مبتذل خوانی مانند «علی ورجه» روی استیج با سبک سری ورجه وُرجه کرده و هذیان می‌بافد و نامش را موسیقی می‌گذارند و جمعیتی میلیاردی نیز برای چنین ابتذالی شیدائی می‌کنند! چنین ضایعه‌ای چیزی نیست جز شاخصی بر یک مشنگیسم مزمن و جهانی!

وقتی موسیقی و خوانش موسیقایی عبارت است از تلفیق هماهنگی بین صدائی خوش و شعری موزون و معنادار در کنار موسیقی زیبا، ریتمیک و هارمونیک، اکنون فریادهای هسیتریک و جنون انباشته از سکس در تولیدات «مسمما به موسیقی مدرن» را چگونه می توان به عنوان موسیقی «وجدان» کرد؟

زمانی زنده یاد «سلمان هراتی» در یکی از سروده هایش اظهار می داشت:

دنیا به عشق محتاج است و خود نمی داند
خدایا مرز نیست تا ببیند اینک «دنیا» قبل از عشق محتاج ارزنی عقل
و شعور است!

#داریوش_سجادی
#آقا مون_جنتلمنه
#داریوش

سیاستمداران بی شعور

سنت سیاست ورزی نزد دولتمردان کاخ سفید بازتاب آن ضرب المثل معروف آمریکائی است که

What goes around comes around

جنگ جهانی دوم هر چند با پیروزی مقتدرانه آمریکا به پایان رسید اما شیوه پایان جنگ، حامل یک بدآموزی به دولتمردان کاخ سفید شد. برخورد با مشت آهنین میراث ناصوابی بود که از فردای بمباران اتمی ژاپن این باور را نزد سیاسیون امریکا نهادینه کرد تا بدون تبحر و تسلط به آداب و ظرافات سیاسی مشکلات خودشان با دنیا را صرفا از موضع قدرت و تحکم مرتفع کنند.

باوری که هر چند در کوتاه مدت ذائقه قلدرا نه واشنگتن را شیرین می کرد اما نتیجه بلند مدت مانند بومرنگی بود که ضرباتش را با قدرتی افزون تر به آمریکا باز می گرداند

کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در ایران علیه مصدق نمونه برجسته این رویکرد غلط کاخ سفید بود.

در کودتا هر چند بازیگردان اصلی و سفارش دهنده کودتا انگلستان بود اما بی ظرافتی و نابلدی سیاست نزد دولتمردان کاخ سفید منجر به آن شد تا ۱۵ سال بعد همه نفرت ایرانیان با «سقوط رژیم کودتا

در ایران» متوجه آمریکا شود و انگلستان در سایه سیاست دانیاش مصون از امواج توفنده انقلاب اسلامی ماند

شیوه عمل نسنجیده آمریکا در لشکرکشی به عراق بعد از ۱۱ سپتامبر و بازداشت خفت بار صدام در آن جنگ نیز نماد برجسته دیگری از ناآشنائی سیاست مداران آمریکائی با ظرافت های دنیای سیاست است. علیرغم پلیدی و جنایتکار بودن صدام حسین اما صدام در آن مقطع و نزد افکار عمومی منطقه «قهرمان جهان عرب» محسوب می‌شد و حداقل فهم و شعور سیاسی می بایست به دولتمردان کاخ سفید حکم می کرد تا با صدام مبارزه‌ای شایسته و برخوردی آبرومندانه داشته باشند

علیرغم این بازداشت خفت‌بار و حقیرآمیز صدام در مقابل دوربین و بیرون کشیدن وی از داخل یک دخمه و جوریدن موهایش در منظر افکار عمومی، شاید توانست غرور و حس قدرت طلبی آمریکائیان را ارضا کند اما همین بی مبالائی منجر به آن شد تا نطفه کینه‌ای عمیق از آمریکائیان نزد اعراب شکل بگیرد تا چند سال بعد جنبش هیستریک ضدآمریکائی داعشیزم بتواند از طریق توحش افسارگسیخته شان غیظ انباشته خود علیه آمریکا را تخلیه کنند.

ماجرای ترامپ با ایران را نیز نمی‌توان از این سیکل بسته حماقت جدا دانست.

ترامپ با تکیه بر سنت سیاسی نهادینه شده «مشت آهنین» در حالی می‌کوشد ایرانیان را در تنگنای «مذاکره از موضع تسلیم» بکشانند که روحیه ایرانی اساسا سلطه ستیز و تفاخر طلب است.

هر چند برای ترامپ و مردان ترامپ «زورگوئی در نبود شعور سیاسی» امری طبیعی محسوب می شود اما در نقطه مقابل ایشان، ایرانیان با اتکای بر یک هویت تاریخی و سیکل ۶۰۰۰ ساله تمدنی و روحیات اسلامی بخوبی آموخته‌اند در «مناسبات قدرت حاکم در جهان سیاست» تسلیم باج خواهی و زورگوئی نشوند.

جنگ ۸ ساله صدام با ایران نزدیک ترین نمونه از روحیه سلحشوری ایرانیان را در دسترس دولتمردان واشنگتن قرار می‌دهد و این بداقبالی ترامپ است که باج خواهیش از ایران مصادف با نسلی شده که درس‌های زیادی از جنگ ۸ ساله با صدام گرفته‌اند و در تمام دورانی که ترامپ «هرزه مسلکانه» مشغول زن بارگی با معشوقه هایش بود، ایرانیان در حال سلحشوری در مقابل دشمنان کشورشان بوده و چنانچه ترامپ نتواند در مقابل ایرانیان اتخاذ «سیاست ورزی حاذقانه» کند آنوقت این ایرانیان خواهند بود که سیاست را به ترامپ مشق خواهند کرد همان گونه که به ۶ رئیس‌جمهور پیشین کردند!

#داریوش سجادی